

از سایه‌روشن‌های سموم نفرتی که بر ما می‌وزد

تداوم‌سازی

درباره‌ی واکنش‌ها به نوشته‌ی یوسف اباذری در نقد آرای مهرداد وهابی

دامون افضلی



painting by Félix Vallotton

انتشار فصلی از کتاب منتشرنشده‌ی یوسف اباذری، در نقد آرای مهرداد وهابی، در وب‌سایت نقد/اقتصاد سیاسی، همچون آب در خوابگاه مورچگان، واکنش‌های عجیب و جالب‌توجهی برانگیخت که به‌زعم نگارنده بازتاب تغییر مهمی است که در فضای روشنفکری ما رخ داده است. در مهم‌ترین این واکنش‌ها، که به فاصله‌ی بسیار بسیار کوتاهی از متن سی‌ودوسه‌هزار کلمه‌ای اباذری منتشر شد، آقای محمد مالجو متنی در کانال تلگرام‌شان منتشر کرد تحت عنوان «تبارشناسی اتهام». ایشان در یادداشت بعدی خود، بدون ذکر حتی کوچک‌ترین دلیلی، و بدون ارجاع به متن و بی هیچ نوع تبارشناسی‌ای که مدعی آن شد، اتهام تعلق به «محور مقاومت» را به پیشانی متن کوید. در حالی که تاکنون مالجو همواره در متونی که اباذری نوشته به‌عنوان اقتصاددانی منتقد وضع موجود اقتصادی و اقتصاد بازار مطرح شده است.

انتشار این متن خود نشانه‌ی مهمی از تغییری است که در فضای روشنفکری حتی چپ در ایران رخ داده است: مسئله‌ی اصلی در موقعیت کنونی، گویا حتی برای روشنفکرانی در حد و اندازه‌ی محمد مالجو، مسابقه برای فرار از مهلکه و پیوستن به اردوگاه راست، در وسیع‌ترین معنای آن، است. از حیث نظری محمد مالجو غالباً به کل دانش بشری از منظر آمار می‌نگرد. وقتی چنین رویکردی در برابر پدیده‌ای غامض و پیچیده قرار می‌گیرد، راحت‌ترین کار طبقه‌بندی آن پدیده ذیل مقوله‌ای آشنا و خلاص‌شدن از شرّ اندیشیدن به آن است. کلیشه‌ای وجود دارد به نام «محور مقاومت» که می‌توان به هر کسی که ذره‌ای زاویه با گفتمان حاکم بر مخالفان داشته باشد، حتی اگر خود آن شخص خود از مخالفان و ناقدان جدی وضع موجود باشد، الصاق کرد. نوشته‌ی اباذری هم ذیل آن کلیشه طبقه‌بندی می‌شود تا فهمیده نشود و واکنش نقادان باب طبع فضای حاکم بر مجازی قرار گیرد. این‌جاست که می‌توان از چیزی به‌نام «اقتصاد لایک»، حتی در درون روشنفکری چپ، سخن گفت. متن ناخوانده باقی می‌ماند اما حکم صادرشده ورد زبان این‌وآن می‌شود و بدین ترتیب، به‌مدد تاکتیک آشنای تبلیغات بازرگانی، مخالفان هیجان‌زده از شرّ متن خلاص می‌شوند. متن مالجو نشانه‌ی بدی از وضعیت اندیشه در ایران است. اصرار اباذری برای تکیه بر کلیت، اصراری است برای جدی‌گرفتن همه‌ی وجوه جامعه ایران: سیاست و اقتصاد و فرهنگ و جز آن. مثله‌کردن این کلیت با شمشیرِ دگماتیسمِ باب طبع روح زمانه کاری از پیش نمی‌برد.

از سایه روشن‌های سموم نفرتی که بر ما می‌وزد

گفته‌های فریب‌آمیز و یکسونگرانه‌ی امثال عزیزاده یک تاکتیک برای مثله‌کردن این کلیت است، گفته‌های وهابی تاکتیکی دیگر، و تقسیم‌بندی دوتایی مالجو نیز تاکتیک سوم.

مسئله این است که در موقعیت کنونی ما آنچه بی‌اندازه اهمیت دارد همان رسالت همیشگی روشنفکر در نقد صادقانه و پیگیر و صریح واقعیت‌های رخ داده است. قطعاً آرای یوسف اباذری هم باید به بوته‌ی نقد سپرده شود. اما در مورد اخیر آنچه شاهد بوده‌ایم چیزی جز صدور مشتی اظهارنظر شتاب‌زده و هیجانی نبوده است. غایب اصلی ماجرا البته نقد جدی است. ناقدان اباذری با آرای او دقیقاً همان برخوردی را می‌کنند که او را بابت آن سرزنش می‌کنند. واقعیت آن است که متن اباذری در نقد آرای مهرداد وهابی، سوای لحن برخی قسمت‌ها و آبرونیک‌بودن برخی از بخش‌هایش که خود اباذری باید در مورد آن توضیح دهد، نقدی صریح و درون‌ماندگار از مواضع مکاتبی است که در سطح جهان منتقدان سرسختی دارد؛ منتقدانی که اباذری در متنی که نوشته به‌طور مفصل به آن‌ها ارجاع داده است. اباذری نه در نقد تنهاست و نه در طعنه‌پردازی.

یوسف اباذری در کتاب بنیادگرایی بازار با اهتمامی کم‌نظیر به نقد درون‌ماندگار نظریه‌پردازان مکتب اتریش پرداخته است. در مورد اخیر هم، حتی با نگاهی شتاب‌زده به متن تقریباً صدصفحه‌ای اباذری، می‌توان دید که او مطالب مهمی را به بحث گذاشته است. صرفاً به عناوین برخی از آن‌ها می‌پردازیم: پیشینه‌ی نظریه‌ی «انتخاب عمومی» و مفهوم آزادی در آن؛ پیوندهای نظریه‌ی «انتخاب عمومی» با نولیبرالیسم و راست افراطی؛ تأثیر آرای یانوش کورنای، هایک و داگلاس نورث در کار مهرداد وهابی؛ بررسی تفصیلی‌تر آرای کورنای؛ نقد برداشت تقلیل‌گرایانه‌ی وهابی از مارکس، موضوع مهم «درتیدگی» و «واتنیدگی» در آرای کارل پولانی و نقد نگاه پولانی در تقسیم‌بندی به اصطلاح شیوه‌های ادغام؛ تبارشناسی مفاهیم مورد استفاده‌ی وهابی («شیوه‌ی هماهنگی ویرانگر» و «دولت شکارچی»؛ مفهوم سرمایه‌داری سیاسی و واکاوی مقولات سرمایه‌داری سیاسی اسلامی و اسلام سیاسی؛ تحلیلی از رابطه‌ی دین و سرمایه‌داری نزد والتر بنیامین و... . این‌ها بخشی از موضوعاتی است که در متن سی‌ودو سه‌هزار کلمه‌ای اباذری مطرح شده است. آیا این‌ها به‌نوعی نقد ریشه‌های چارچوب نظری وهابی نیست و به‌صرف ادعای «تبارشناسی اتهامی» می‌توان از پاسخ‌گویی شانه‌خالی کرد؟

کم‌ترین وظیفه‌ی ناقدان برافروخته‌ی نوشته‌ی اباذری این است که ادعاهای او را در هر مورد به بوته‌ی نقد بسپارند. مثلاً آیا ناقدان محترم چیزهایی را که اباذری درباره‌ی نظریه‌ی «انتخاب عمومی» و نگرش‌های افراد وابسته به آن نوشته است، واقعاً خوانده‌اند؟ آیا واقعاً می‌توان با وصله‌پینه کردن مفاهیمی از این نظریات بازارآزادی با برداشتی نادرست از آرای پولانی و مارکس دستگاه فکری منسجمی ساخت؟ آیا مهرداد وهابی واقعاً مدل اقتصادی اصیلی برای اسلام شیعه ساخته است؟ و اگر مدعی چنین چیزی است، چنین مدلی چه‌گونه می‌تواند انفال را ویژگی متمایز اقتصاد جمهوری اسلامی بداند حال آن‌که در ایران پیش از انقلاب هم نهادهای مشابه وجود داشته است؟ آیا حمله به دولت رفاه و ستایش رفاه اجتماعی «متکی بر اخوت، معاوضه‌به‌مثل و همیاری»، به واقع همان راه‌حل نولیبرالی NGO سازی و عقب راندن دولت از انجام وظایفش، اما با شکل‌وشمایلی چپ، نیست؟ آیا نقد اباذری بر اسلام سیاسی در این دستگاه نظری، تبعات و فرعیات آن من جمله مقوله‌ی انفال را نیز دربرنمی‌گیرد؟ و بسیاری سؤالات دیگر که باید پاسخ داده شوند. واقعیت آن است که متن اباذری در نقاط اوج خود، به مدد منابعی غنی و متعدد، شرحی مفصل از موضوعات فوق‌الذکر به دست داده است. متأسفانه متن اباذری، به فتوای مالجو، مستمسکی شده است برای تصفیه حساب ایشان با محور مقاومتی‌ها؛ مناقشه‌ای که هیچ دخلی به اباذری ندارد. اعتراف می‌کنم که «محور مقاومتی» در فضای شدیداً راست‌زده و حتی فاشیستی ایران امروز اتهامی به‌غایت شیک و مؤثر است. مبارک‌شان باشد. اما توفیق‌شان نمی‌تواند این واقعیت را پنهان دارد که مایه‌ی سخنان‌شان از حیث اخلاقی چقدر غیر قابل‌دفاع و از حیث نظری چقدر برخطا است.

اگر این ناقدان کمی درنگ می‌کردند و برای انتشار استوری‌های فوری وفوتی‌شان کمی دست نگه می‌داشتند و به ریشه‌های فکری اباذری و نیز نوشته‌ی اخیرش دقت می‌کردند، پی می‌بردند که چپ اردوگاهی در آن کوچک‌ترین جایی ندارد. مکتب فرانکفورت کجا، چپ اردوگاهی کجا؟ کتاب مارکوزه در نقد آن اردوگاه معرف همگان هست، آن هم در زمانی که اردوگاه پابرجا بود و به باد فنا نرفته بود. از قضا حُسن اباذری در این سال‌ها این بوده که برخلاف روشنفکران دیگری که با عوض شدن مدهای فکری

از سایه روشن‌های سموم نفرتی که بر ما می‌وزد

به این یا آن متفکر آویخته‌اند، به‌رغم تأکید متأخرش بر ضرورت نقد روابط قدرت در عرصه اقتصاد، همواره در درون مرزهای نظریه‌ی انتقادی اندیشیده است.

ناقدان اباذری خوب می‌دانستند که مقاله‌ی «سه دهه همنشینی دین و نولیبرالیسم در ایران»، نوشته‌ی اباذری و آرمان ذاکری، جزو معدود تلاش‌هایی بوده است که به‌جای صدور احکام کلی و مبهم و پادروا، درصدد آشکارکردن پیوند دین و نولیبرالیسم در ایران برآمده است. آن‌ها این را می‌دانند اما آن قدر برای اتهام‌زدن عجله داشتند که ترجیح دادند زیرسیبیلی رد کنند. وقتی بنا بر منم‌منم باشد، فکت‌ها گم‌و‌گور و افسانه‌ها و گرافه‌گویی‌ها در بوق می‌شوند.

پرسش مهمی در این خلال سربرمی‌آورد که چرا تقریباً تمامی نقدهایی که علیه متن اباذری منتشر شد در عصبیت و کین‌توزی شبیه یکدیگرند؟ چرا چنین نقدهای سرسری و کم‌مایه و شتاب‌زده‌ای که احتمالاً نویسنده‌هایشان متن اباذری را هم نخوانده‌اند، ناگهان سربرمی‌آورند؟ به‌زعم نگارنده جواب این سؤال در حال‌وهوای کنونی راست‌زده‌ی حاکم بر سیاست و جامعه‌ی ایران نهفته است: در مخصمه‌ای که بدان دچار آمده‌ایم شوربختانه مسئله نه نورتاباندن بر حقیقت وضعیت، روشن کردن سهم عوامل مختلف، و فکر کردن به راهی مسئولانه برای خروج از این وضعیت، که تکرار کلیشه‌های بر سر زبان افتاده است: همان کاری که دوک‌سافوها در آن تخصص دارند.

از حیث سیاسی همان‌طور که باید به آپارات‌چیک‌هایی مثل علیزاده به‌درستی نهیب زد که کل وضع کنونی را به نتیجه‌ی دخالت‌های امپریالیستی فرونگاهند، باید به دیگران نیز یادآوری کنیم که سهم نیروهای داخلی در وضعیت پیش‌آمده باید روشن شود. اباذری از این وظیفه شانه خالی نکرده و از حقوق مردم دفاع کرده است. او از روشنفکرانی است که بنا دارد از حق جامعه و مردم در برابر روندهای راست‌گرایانه‌ی حاکم بر اقتصاد و سیاست ایران دفاع کند. بایست جوهر کار فکری و استدلال‌آوری را در دل گردباد کین و نفرتی که به راه افتاده است فراموش نکنیم و عرصه‌ی عمومی را به میدان انتقام‌کشی بدل نکنیم. حکمای گنوسی فروتنی را چنین تعریف کرده‌اند: حقیقت را بیشتر از خود دوست‌داشتن. امیدوارم این کین و نفرتی که شوربختانه به ماده‌ی غالب حیات سیاسی و اجتماعی‌مان بدل شده است، مجالی برای دیدن حقیقت باقی نگذارد. به‌قول شیلر شادا نفس‌کشیدن در روشنایی روز!



شاید بد نباشد این مطلب را با تحلیل درخشان بوردیو از دوکساسوف‌ها doxosophe تمام کنیم؛ دوکساسوف‌ها همان کسانی‌اند که گرامشی روشنفکر ارگانیک طبقه‌ی حاکم می‌خواند:

«افلاطون واژه‌ای عالی برای نامیدن این روشنفکران جدید دارد: دوکساسوف‌ها. این "تکنسین‌های عقاید عمومی که فکر می‌کنند دانا" هستند [...] و مسائل سیاست را در همان معنایی مطرح می‌کنند که کاسب‌کاران و سیاستمداران و ژورنالیست‌های فلسفه‌دان. [...] جامعه‌شناس با دوکساسوف مخالف است. جامعه‌شناس همانند فیلسوف در مورد چیزهایی شک می‌کند که بدیهی هستند، خاصه آن‌هایی که خود را در قالب پرسش عرضه می‌کنند. پرسش‌های خود او یا کسانی دیگر. این امر عمیقاً دوکساسوف را شوکه می‌کند، کسی که قبول نمی‌کند تعصبی سیاسی وجود دارد، در تسلیم سیاسی تمام‌عیاری که به شیوه‌ای ضمنی در پذیرش ناخودآگاه "عقاید عامه" در معنای ارسطویی کلمه نهفته است، یعنی مقولات و تزهایی که مردم با توسل به آن‌ها بحث می‌کنند اما در مورد خود آن‌ها هیچ بحثی نمی‌کنند.» (مصاحبه با مجله‌ی تل‌کل)